



چهارشنبه سوری و حاکمیت روحانیت

مرکز خبر حوزه گزارش داده است که یک روحانی به نام یوسفی غروی در نشستی به بعضی از آیین‌های آخر سال اشاره کرده است و آنها را غیر دینی و مردود دانسته است. او چهارشنبه سوری را از مظاهر آتش‌پرستی عنوان کرد. او بعضی از مرسومات مربوط به ایام نوروز را از جمله سفر عید و گردش و تفریح در ۱۳ فروردین را امری مباح دانسته و افزوده است اگرچه این کارها امری مباح به شمار می‌روند ولی چون با خرافات زیادی همراه است امری بسیار نامطلوب است.

البته روحانیت در ایران همواره سعی در پوشاندن رخت عزا و مصیبت داشته است. بی دلیل نیست که مترجم برجسته و شهید کانون نویسندگان ایران، محمد جعفر پوپنده، خواستار آن بود که حق شاد بودن را بایست به مجموعه حقوق بشر افزود. امسال در شرایطی این روضه خوانی های روحانیون اوج گرفته است که جوانان قصد تبدیل این جشن را به اعتراضی اجتماعی علیه سرکوب و سلطه دارند.

خیابان را می توانید در وبسایت
www.xiaabaan.org
مطالعه کنید

شنبه ۲۲ اسفند ماه ۱۳۸۸

سایه اعدام و حبس بر سر جوانان معترض

دادگاه انقلاب اسلامی حکم اعدام یک دانشجو به نام محمدامین ولیان را در صورتی صادر کرده است که ملاقاتی با خانواده و امکان انتخاب وکیل تعیینی و ملاقات با وی نداشته است و مستقیما از سلول انفرادی در بازداشتگاه‌های نامعلوم اطلاعات سپاه به دادگاه منتقل شده است. جرم این جوان ۲۰ ساله پرتاب سنگ به سمت گاردهای وحشی حکومت و نیز فریاد مرگ بر دیکتاتور اعلام شده است.

همچنین حکم ۱۵ سال زندان برای علی کانتوری، از فعالین چپگرایی که در جریان بازداشت های گسترده آذر ۸۶ بازداشت شد، نیز تأیید شده است. امید منتظری نیز به شش سال حبس محکوم شده است. فهرستی جوانانی که در زندان به سر می برند و یا منتظر دادگاه می باشند در صفحات نشریه نمی گنجد. انتشار اسامی آنها کتابی را می طلبد و انتشار داستان های مبارزه و پیکار آنها با دیکتاتوری جمهوری اسلامی کتابخانه ای خواهد شد.

درنتیجه قدرت آنها در چانه زنی و مذاکره به شدت افت کرده است. آنها مجبورند برای سنگین کردن وزن خود به روش های نوینی دست بزنند. تنها در این اواخر است که ناگهان صحبت از این می شود که بایست صاحبان صنایع سبز توجهی به مطالبات کارگران، و یا زنان داشته باشند. پیش از این آنها یکصدا بودند که در جنبش عمومی مردمی هیچ شعار و مطالبه ای جز رأی من کجاست مطرح نشود. آنان با اندوه و کینه به گسترش شعارها و مطالبات می نگریستند. آنها همه را به سکوت در جهت وحدت دعوت می کردند. اما اکنون قرار شده است چند کلمه ای در دفاع از حق کارگران، چند کلمه ای درباره زنان، و چند کلمه ای درباره خلق های تحت ستم بگویند. آنها به نیروهای این جنبش ها نیاز دارند تا آنها را برای گرفتن امتیازاتی هزینه کنند. روش های آنان تغییر کرده است، اما بی ارتباطی آنها با جنبش ادامه دارد. گرچه محصولات «صنعت سبز» همچنان برای پوشاندن برهنگی ها زوروق تولید می کند.

کارگران، زنان و سرکوب شدگان

کارگران، زنان، و دیگر سرکوب شدگان سالهای اخیر نقش تعیین کننده ای در تحولات جاری ایران رقم می زنند. راهبرد حاکمیت در مقابل این نیروی محرکه ی تحولات اخیر، حذف، سرکوب خشن، دار و درفش و بگیر و ببندِ فعالین مسائل کارگری، زنان، خلق های تحت ستم، و دیگر گروه های تحت ستم اجتماعی است. جناح محذوف حاکمیت اما متوجه شده است که به جلب نظر فعالین این جنبش های اجتماعی نیاز دارد. آنها تلاش می کنند این جنبش های سرکوب شدگان را به دنباله های خود بدل کنند تا غول آسا تر جلوه کنند و سهم از دست رفته ی خود را درمیان سرکوب کنندگان بازیابند.

اما مشکل اصلی آنها این نیست که اصلاح طلبند در زمانه ای که مردم دگرگونی ریشه ای می طلبند. مشکل اصلی آنها این است که بخشی از طبقه حاکمند. بخشی از سلطه. آنها می خواهند زنان را در صفوف خود به حرکت درآورند در عین اینکه سلطه مردان بر زنان به خطرنیفتد. آنها می خواهند کارگران را در سوپه ی خود گردآورند بدون آنکه سلطه اقتصادی خود را متزلزل کنند.

برنامه ای که منافع سلطه گران و سرکوب شدگان را همزمان در خود داشته باشد وجود ندارد. کارگرانی که برای رهایی خود به میدان می آیند، منافعی متضاد با سرمایه داران و تاجرانی دارند که خواب های رنگین برای دور جدیدی از غارت و بهره کشی می بینند. زنانی که برای رهایی خود مبارزه می کنند، نظام های فرهنگی و اجتماعی مسلط را مانعی مهم در شکوفایی انسانی خود می بینند.

«صنعت سبز» می کوشد برنامه ای تولید کند که جنبش های کارگری، زنان، و دیگر سرکوب شدگان را به نفع چانه زنی خود در برقراری تعادلی دوباره در نظام مستقر به کار گیرد. اما فرودستان جامعه ی جهنمی موجود طرح ریزی برنامه ای دیگر را در دستور کار خود دارند. برنامه ای که رهایی آنان را از این بندهای آهنین ستم طبقاتی، جنسیتی و قومیتی امکان پذیر کند. برنامه ای که به سلطه ی سلطه گران خاتمه دهد و نه تنها سیاست، بلکه اقتصاد، فرهنگ و کلیت جامعه را دموکراتیزه کند.

زنده باد حاکمیت مردم



پس از دوران توقیف فیلم ها، عصر حبس فیلم سازان

جعفر پناهی و محمد رسول اف دو کارگردان سینمایی که چندی است دستگیر شده اند، ممنوع الملاقات می باشند و گفته شده است تحت فشارهای شدید بازجویی می باشند. دلیل دستگیری این دو کارگردان تلاش برای ساخت یک فیلم سینمایی عنوان شده است. حکومت فاشیستی جمهوری اسلامی از هرگونه فعالیت های خلاقانه هنری که در در چهارچوب خط مشی های حاکمین قرار نداشته باشد جلوگیری می کنند. پرونده زندان این دو کارگردان یکی از مهمترین نمونه های سرکوب اندیشه و بیان به شمار می آید. تاکنون حاکمیت فیلم ها را به بند می کشید. اینک اما در سایه ی تفنگ و خشونت عریان، ابایی از به بند کشیدن فیلم سازان نیز ندارد. اما هنر معترض مردمی را بندها و زندان ها اسیر نخواهند کرد.

ما شکست نخورده‌ایم !

زنانی دیگر، جمعیتی از فعالین زنان در ایران، پس از ۲۲ بهمن بیانیه ای صادر کرده اند و دیدگاه خود را نسبت به فراز و فرودهای جنبش مردمی علیه دیکتاتوری بیان داشته اند. در متن منتشره چنین می خوانیم:

مرزبندی ها مشخص تر شد، مردم کجا «هبران اصلاح طلب» کجا؟!

وحشت دولت‌مردان حاکم از خیزش مردم در ۶ دی به اوج خود رسید؛ زمانی که فریاد فروخورده مردم در خیابان‌های شهر قدرت‌نمایی مزدوران را به چالش کشید. اگر دولت‌مردان تا دیروز دلشان به این خوش بود که در دعوایی خانگی درگیر شده‌اند و به گونه‌ای حل خواهد شد، در آن روز دریافتند که خیزش مردم راه خود را می‌رود و اسیر دعواهای خانگی آن‌ها نخواهد شد. به همین دلیل دو طرف این دعوا به ناگهان و هرکدام به مناسبت موقعیت و توان خود آغاز به مقابله با خشم بنیان‌کن مردم کردند. آنانی که بند، زندان؛ طناب دار و جوخه اعدام را در قبضه خود داشتند مردم را به زندان انداختند، شکنجه‌اشان کردند، برایشان پرونده ساختند، آنان را اجنبی و دشمن مردم نامیدند و به دارشان آویختند. و آنان که زندان و بندی دراختیار نداشتند و در روزهایی نه چندان دور از رشادت و جسارت فرزندان این مرزوبوم بهره برده و جیونی و ترس خود را در مقابله با جناح رقیب در خفای اینان پنهان کرده بودند، امروز که دیدند مردم راه خود را می‌روند و زیرپای آن‌ها را هم خالی خواهند کرد، به این نتیجه رسیدند که مردم «غلط کردند» و خواستار شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» شدند! آن‌هم پس از ۳۱ سال جنایت، کشتار، فقر، فحشا، اختناق و... تحت لوای جمهوری اسلامی.هردو جناح برای نمایش ثبات جمهوری اسلامی و نظام از همه دعوت کردند در نمایشی شرکت کنند که هردوجناح از آن بهره خواهند برد. نمایش ثبات، نمایشی که نشان بدهد اگر مردم اعتراضی هم دارند فراتر از «یک کلمه کم و یک کلمه زیاد» جمهوری اسلامی نمی‌رود.

جناح اصلاح‌طلب و طرفدارانشان تاکتیک «اسب تروا» را پیشنهاد دادند و از طرفدران خود خواستند صف خود را از تظاهرکنندگان جدا نکنند، همراه بقیه باشند و در فرصتی مناسب علامت‌های سبز خود را که مخفیانه همراه برده بودند رو کنند. اما آنان هرگز فرصت این کار را نیافتند. چرا که جناح رقیب از اولین لحظات راهپیمایی آغاز به دستگیری‌های «فله‌ای» کرد. گروه‌گروه: زن و مرد، پیرو جوان. چنان جو رعب و وحشتی ایجاد کردند که رزمندگان درون شکم اسب تروا حتی جسارت بیرون آمدن نکردند. مردمی که حاضر نبودند خود را در شکم اسب تروا مخفی کنند و در پیاده‌روها تجمع کرده و یا راه می‌رفتند مورد یورش پلیس پیشگیری قرار گرفتند. تا ساعت ۱۰ صبح، یعنی فقط نیم ساعت پس از راهپیمایی فقط در یکی از ستادهای پیشگیری حوالی میدان انقلاب حدود ۲۰۰ زن و دختر بازداشتی حضور داشتند و تعداد مردان به

خیابان

۶۲

مرگ بر دیکتاتوری

کارگران خواستار افزایش حداقل دستمزد هستند

تعدادی از تشکل های کارگری بیانیه ای در خصوص حداقل دستمزد منتشر کرده اند. آنها در پایان بیانیه خود اعلام کرده اند که :

۱— شورای عالی دستمزد بر اساس ماهیت اش و همبندطور بنا به سابقه و عملکرد تا کنونی اش صرفا شورای عالی تشدید اِستثمار کارگران و حمایت عالی از منافع سرمایه داران بوده و هست.
۲— تعیین دستمزد کارگران باید بر اساس نیازهای لازم برای حداقل های یک زندگی مرفه و انسانی توسط نمایندگان واقعی کارگران و از سوی تشکل های مستقل کارگری انجام گیرد.
۳— حتا رقم رسمی و دولتی اعلام شده از سوی ارگانهای وابسته به حاکمیت سرمایه ،برای خط فقر، مبلغ ۹۰۰ هزار تومان درآمد در ماه برآورد و اعلام شده است . لذا اعلام حداقل دستمزد کمتر از ۹۰۰ هزار تومان در سال ۸۹ ، به منزلهٔ محکوم کردن کارگران به یک زندگی فلاکت بار و زیر خط فقر، توسط دولت و نهاد های حاکمیت سرمایه به صورت آشکار و رسمی می باشد. و در این صورت کارگران حق خود میدانند که به هرگونه دستمزد زیر خط فقر ، عکس العمل مناسب و متحدی نشان دهند.

۲۵۰ تا ۳۰۰ تن می‌رسید، و از این ستادها در سطح شهر کم نبود. در آرایشهر نیروهای انتظامی و لباس شخصی منطقه را مثل مور و ملخ احاطه کرده بودند. دقیقاً حکومت نظامی برقرار بود، گوشی موبایل دست هر کس بود فوراً دستگیر کرده و با خود می بردند. جمعیتی ۳۰–۲۰ نفره از جوانان شروع به شعار دادن کردند«مرگ بر دیکتاتور» ولی لباس شخصی هایی که درون جمعیت راهپیمایان بودند به آنان حمله کرده و جلوی شعار دادن شان را گرفتند (خود را طرفداران رفسنجانی معرفی کرده و می گفتند نباید شعاری به جز شعار بلندگو داده شود).

ماموران مخفی‌شان همه جا بودند به هر کس مشکوک می‌شدند به آرامی نزدیک می‌شدند، او را از جمعیت خارج و به کوچه‌های اطراف می کشاندند و... ساک و کیف مردم را می گشتند. از هر روشی برای کشاندن مردم به خیابان استفاده کردند، از دادن آش نذری، چای داغ، بسته های غذایی که از قبل تهیه شده بود، آب‌میوه و کیک، اسباب‌بازی و وسایل نقاشی و سی دی ،سکه های طلا، پول نقد! دلیل صرف این هزینه های میلیاردی چیست؟! همه چیز از قبل برنامه‌ریزی شده بود. در مسیری مشخص خبرنگاران خارجی را تقریباً تحت‌الحفظ کاشته بودند تا خبر شرکت میلیونی مردم و ثبات جمهوری اسلامی را به دنیا مخابره کنند و تمامی تلاششان پاک کردن مسیرهای منتهی به آن منطقه از حضور معترضین بود و به نظر می‌رسد که موفق هم شدند!

اما این فقط یک نمایش بود و خود نیز برآن آگاهند. به همین دلیل چنین به وحشت افتاده‌اند. اگر برای آنان پیروزی می‌بود می‌بایست شادی و جشنشان را هم شاهد می‌بودیم. درحالی که همچنان به دستگیری‌ها، بازداشت‌ها و پی‌گیرد خانه‌به‌خانه معترضین ادامه می‌دهند. آنان خود از همه بهتر می‌دانند که زیر پایشان چقدر سست است.

تجربه ۲۲ بهمن اگر به ضرر مردم تمام شد اما درس بزرگی بود. اینکه هرگام به عقب، دشمن را یک گام به پیش دعوت می‌کند. اگر تا دیروز مردم برای شعار دادن و یا نشان دادن علامت پیروزی با انگشتانشان دستگیر و زندانی می‌شدند، روز ۲۲ بهمن بسیاری حتی هنوز پایشان به خیابان نرسیده دستگیر شدند. عده زیادی را به محض پیاده شدن از مترو دستگیر کرده بودند. این تجربه نشان داد که صرف حضور در خیابان راهگشای دستیابی به مطالبات نیست. گرچه بسیاری از گروه‌های مردمی– زنان، دانشجویان، کارگران، معلمان و...– مطالبات مشخص دارند، اما برای مبارزه ویی‌گیری مطالبات باید سازماندهی و برنامه‌ریزی داشت.

اتتلاف برسرمطالبات حداقلی و تشکیل یک جبهه برای این مطالبات می‌تواند یک گام بزرگ جنبش را به پیش ببرد و مهم‌تر اینکه نباید به آنانی که منافع کوتاه مدت و دراز مدتشان حفظ نظام و «جمهوری اسلامی» است دل بست. آنان خواست‌ها و آرزوهای مردم را قربانی منافع و مطامع خود خواهند کرد. بدیهی است که آنان نیز منافع خود را پی‌بگیرند، ما نباید نسبت به آنان توهم داشته باشیم.

زنانی دیگر
۲۵/۱۱/۸۸

بعد از یکماه اسارت تعدادی از حامیان مادران عزادار همچنان در بند ۲۰۹ در بالاتکلیفی بسر می برند

فعالین حقوق بشر و دمکراسی:بنابه گزارشات رسیده به فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، پس از اعتراضات گسترده بین المللی و مادران میدان مه صبح امروز بعد از یک ماه اسارت تعدادی از حامیان مادران در بند توانستند با خانواده های خود ملاقات کنند.

صبح روز پنجشنبه ۲۰ اسفند ماه خانواده های حامیان مادران در بند که با فشارهای گسترده بین المللی که از زمان دستگیری آنها شروع و همچنان ادامه دارد توانستند با حامیان مادران در بند ملاقات کنند. حامیان مادران در بند از روحیه بالائی برخوردار بودند و نسبت به غیر انسانی و غیر قانونی در بازداشت بودن خود اعتراض داشتند و این را بارها اعلام کرده اند.بازجویان با اتهام سازی سعی داشتند که بازداشت حامیان مادران عزادار را موجه جلوه دهند که تا به حال با شکست مواجه شده است.

حامیان مادران در بند در طی مدت اسارت خود در بند ۲۰۹ زندان اوین با شرایط سخت و طاقت فرسائی مواجه بودند. بازجویهای طولانی و مستمر شبانه،شکنجه های روحی شدید ، نسبت دادن اتهامات دروغین و غیر واقعی برای ترساندن و تخریب روحیه آنها. قرار دادن آنها در سلولهایی که چند برابر ظرفیتش زندانی در آن جای داده اند بطوری که در یک سلول ۶ متر مربع ۸ زندانی را در آن قرار داده اند و آنها می بایست بصورت کتابی در کنار هم استراحت کنند .در مقابل همدیگر قرار دادن آنها با گفتن اینکه او علیه شما اعتراف کرده است. یکی از رذیلانه ترین نوع آن دخالت در زندگی خصوصی حامیان مادران عزادار و تحت فشار شدید و مستمر روحی قرار دادن بعضی از آنها برای جدا شدن از همسر آینده و قطع ارتباط با همسر آینده شان می باشد و در این باره اصرار بر گرفتن تعهد کتبی هستند و موارد متعدد دیگر. یکی از سر بازجویانی که حامیان مادران عزادر تحت بازجویهای طولانی و شکنجه روحی قرار میدهد فردی با نام مستعار علوی است. تا به حال حامیان مادران عزادر در بند تمامی اتهامات نسبت داده شده را رد کردند و دستگیر و ادامه بازداشت خود را غیر انسانی اعلام کرده اند. علیرغم گذشت بیش از یک ماه هنوز حامیان مادران عزادار در شرایط سخت و بازجویی طولانی و بالاتکلیفی بسر می برند. در طی این مدت بارها به خانواده های آنها وعده داده شده است ولی تا به حال به هیچ کدام از وعده های خود عمل نکردند .

بازجویان وزارت اطلاعات پرونده ای علیه حامیان مادران عزدار ساخته اند و به شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب که فردی بنام محمد مقیسه ای معروف به ناصربان از اعضای کمسیون مرگ زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ می باشدراجاع داده اند.

در حال حاضر پرونده ۸ نفر از حامیان مادران عزدار در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب می باشد که اسامی تعدادی از حامیان مادران عزادار که در بند مخوف ۲۰۹ زندان اوین تحت بازجویی و فشارهای شیدی روحی هستند به قرار زیر می باشد:
۱- خانم ام بنین ابراهیمی ۴۹ ساله متاهل و داردی ۲ فرزند می باشند او بامداد یکشنبه ۱۷ بهمن ساعت ۰۳:۰۰ در منزل شخصی اش دستگیر شد.
۲-خانم الهام احسنی ۲۷ ساله کارشناس درمان عمومی، از فعالین حقوق کودکان کار و خیابانی و همچنین از یاری دهندگان به زنانی که مبتلا به ویروس اُچ. آی. وی است. او دوشنبه شب ۱۹ بهمن ساعت ۲۲:۳۰ دستگیرو به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شد. یکی از شیوه های رذیلاانه و غیر انسانی بازجویان وزارت اطلاعات که دخالت در زندگی خصوص افراد می باشد. یکی از حامیان مادران عزدار را تحت فشارهای شدید روحی قرار داده اند که با همسر آینده اش قطع ارتباط کند و در این مورد باید به آنها تعهد کتبی بدهد.
۳- خانم ژیلا کرم زاده مکنونی ۳۹ ساله، دوشنبه شب ۱۹بهمن حوالی ساعت ۲۳:۳۰ دستگیر و به سلولهای انفرادی بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شد.
۴.دکتر لیلا سیف الهی ۴۲ ساله دوشنبه شب ۱۹ بهمن دستگیر و به بند ۲۰۹ زندانی اوین منتقل شد.
۵-خانم فاطمه رستگاری متاهل و دارای ۲ فرزند می باشد دوشنبه شب۱۹ بهمن دستگیر و به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شدند
۶- منیژه طاهری ۷- خانم فرزانه زینالی ۵۳ ساله متاهل و دارای ۲ فرزند می باشد او ۱۹ دی ماه به منظور شرکت کردن در مراسم اعتراضی مادران عزادار عازم پارک لاله بود که در مسیر توسط مامورین وزارت اطلاعات ربوده شد.

لازم به یادآوری است تا به حال سازمانهای حقوق بشری جهانی مانند:عفو بین المللی،دیدبان حقوق بشر،برنامه نظارت حقوق بشر و مادران آرژنتینی میدام ماه مه بیانیه هایی داده اند و خواستار آزادی فوری و بی قید وشرط آنها شده اند همچنین کمیسر عالی حقوق بشر،گزارشگران ویژه زنان و دستگیریهای خودسرانه و سایر مراکز حقوق بشری سازمان ملل در جریان دستگیر آنها قرار گرفته و اقداماتی را برای آزادی آنها نموده اند. فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، ادامه بازداشت، بازجویی، شکنجه های روحی و دخالت بیشرمانه در زندگی خصوص حامیان مادران عزادار در بند را محکوم می کند و از کمیسر عالی حقوق بشر ،گزارشگر ویژه زنان و دستگیریهای خودسرانه سازمان ملل متحد خواستار اقدامات عملی و فوری برای پایان دادن به شکنجه های روحی و آزادی بی قید و شرط آنها است.

۲۱ اسفند ۱۳۸۸



جنبش مردمی و تغییر «بازی» سیاست

امین حصوری

مجبورند نمایش سخیف خود را در ملا عام بازی کنند، با میلیون ها چشمی که به حرکات آنها خیره شده اند. از این رو گزارش های رسمی بازی سیاست با اینکه با شدت بیشتری از پشتوانه ی دستگاه سرکوب برخوردار است، دیگر خریدار چندانی ندارد. به عکس، تناقضات آشکار و مفتضحانه ی این گزارش ها با آنچه مردم خود به طور بی واسطه از صحنه ی «نمایش بزرگان» می بینند، بی اعتباری هرچه بیشتر این روایت ها و نیز اصل آن نمایش قدرتمندانه را موجب می شود.

اما ماجرا تنها به اینجا ختم نشده است: مردم در این میان تنها تماشاگران منفعل صحن نمایش علنی شده ی بزرگان نیستند؛ آنها همزمان پایه های سیاست خود را در صحن عمومی جامعه و در خیابان ها و محیط های همگانی پی می ریزند و اجرای موثرتر آن را پی می گیرند. این سیاست مردمی اما از جنس بازی و نمایش نیست، چرا که خود عین زندگی مردم و برآمده از آن است و مردم بهای پی گرفتن سیاست خود را با آزادی فردی و زندگی های شان می پردازند.

شفاف سازی عرصه ی سیاست، به سان دستاورد بازگشت ناپذیر و مصادره ناشدنی این جنبش، دو سویه دارد: سویه ای که بر تاریخخانه ی عوام فریب و سرکوبگر جناح موسوم به اقتدارطلب (به سرکردگی خامنه ای و حواریون و با هم پیمانی و حمایت سپاه پاسداران) روشنی افکنده است. این سویه از شفاف سازی جنبش اگرچه بسیار مهم بوده و گسترش دامنه ی آن حاکمیت را با چالش های فزاینده و بحران های چاره ناپذیر مواجه کرده است، اما برای بسیاری از مردم و ناراضیان چندان تازگی نداشت؛ هرچند آشکار شدن ابعاد هولناک جنایت ها و پتانسیل های درونی این نظام برای جنایت های بیشتر برای همه تکان دهنده بود.

اما سویه ی دیگر خصلت شفاف سازی پهنه ی سیاست توسط این جنبش، پرتوافکندن بر بنیان های نظری و مشی سیاسی جریاناتی است که تحت نام اصلاح طلب از سال ها پیش خود را در تقابل با جناح اقتدارگرا یافته اند و خود را به عنوان آلترناتیو آن مطرح می کنند. این جریانات خواه ناخواه جنبش حاضر را عرصه ی مهمی برای تعیین سرنوشت رویارویی با حریف و یا حداقل تغییر موازنه ی قوا به سود خود تلقی می کنند. اما این جنبش به دلیل خاستگاه ها و ضرورت های ریشه دار خود، با وجود آنکه حتی پسوند سبز خود را وامدار ابتکار انتخاباتی طیفی از اصلاح طلبان است، تا امروز نشان داده است که قابل تقلیل به نزاع میان دو جناح سیاسی نیست؛ بر این اساس همان قدر که تاکنون سرکوب و فرونشاندن آن

برای حاکمیت میسر نبوده است، مصادره کردن آن (در چارچوب ایدئولوژیکی که با مجموعه تعبیر ویژه ای از رنگ سبز شکل گرفته) نیز کار بسیار دشواری است.

باری، ضرورت های خاص مواجهه (یا همراهی محتاطانه) با واقعیت بزرگی که جنبش در این مقطع تاریخی جامعه ی ما آفریده است، بازیگران کهنه کار سیاسی را واداشته است که به رغم عادت های دیرینه و تمایلات مطلوب خود، به بازی رودررو و بی پرده تن دهند؛ هر چند رسانه های بزرگ و «اتاق های فکر» همچنان برای رتوش کردن چهره ی «سیاست فرادستان» به طور بی وقفه فعال اند. صحبت بر سر آن است که اصلاح طلبان حکومتی نه تنها از دایره ی شمول این شفاف سازی برکنار نبوده اند، بلکه این سویه از شفاف سازی جنبش، برای بسیاری از مردم تازگی بیشتری داشته است(۱).

به عنوان یک مقایسه ی تاریخی قابل ذکر است که در فضای پرتلهاب سال های نخست پس از دوم خرداد ۷۶، تناقضات درونی و ساختاری شعارها و داعیه های مبهم و عامه پسند اصلاح طلبان، به سهولت با برجسته سازی اغراق آمیز تقابل با جناح اقتدار طلب قابل پنهان سازی بود؛ اینک اما به رغم اینکه آن تقابل جناحی جدی تر و بحرانی تر شده است، نمی توان طرح های عجیبی مانند «مردم سالاری دینی» را به سادگی گذشته، سازگار با ملزومات دموکراسی معرفی کرد؛ بلکه باید موضع خود را نسبت به مطالبات مردمی که خواست سکولاریسم را در شعار عامیانه ی «جمهوری ایرانی» طرح می کنند مشخص کرد؛ باید به خیل مردم به جان آمده ای که بنیادهای دیکتاتوری و اصل ولایت فقیه را در شعارهایشان زیر سوال می برند، پاسخ روشن و مشخصی داد؛ باید به انبوه زنان و دخترانی که امید رهایی از سنگینی بار ستم های مضاعف جنسیتی در یک «سرمایه داری دین سالار» آنها را به خیابان ها کشانده است، در مورد تداوم «اسلام سیاسی» پاسخ روشنی داد. حرف بر سر آن است که این بار اصلاح طلبان به جای کلی گویی ها و شیرین سخنی های سابق، مجبور شده اند به این پرسش ها پاسخ دهند و پاسخ ها به رغم وجود فضای تقابلی با حریف سرکوبگر و به رغم لفاظی های همیشگی، تا حد زیادی روشن بوده است: اینکه «ما» خواهان تغییر نظام مبتنی بر اسلام سیاسی و ولایت فقیه نیستیم؛ اینکه حفظ این نظام برای «ما» نه تنها خط قرمز، بلکه مقدم بر هر گونه اصلاحاتی است؛ اینکه نه تنها افق های تغییر ، بلکه مرزهای اصلاح طلبی را هم «ما» تعیین می کنیم. آری اصلاح طلبان نیز «مواضع» خود را شفاف ساخته اند: آنها بخش بزرگی از مردم با خواسته های «ممنوعه» را خارج از این جنبش و حاشیه ای معرفی کرده و در واقع صورت مساله را حذف کرده اند؛ آنها بخش های بزرگی از جامعه را متاثر از جریانات «معلوم الحال» خارج نشین و یا متاثر از عوامل دشمن معرفی کرده اند؛ و شگفت آن که در این شفاف سازی اجباری، اصلاح طلبان گام به گام با تبلیغات دستگاه حاکمیت هم صدا می گردند؛ همچنان که اینک آوا با «حریف» اقتدارگرای خود (و هر یک با زبان و ادبیات خویش)، مردم را از بازگشت به «خیابان» نهی می کنند.... در مطلب بعدی با نگاهی دقیق تر، به عیار اصلاح طلبی «اصلاح طلبان» خواهیم پرداخت. / ۱۶ اسفند ۱۳۸۸

پانوشت:

اپوزیسیون خارج نشین هم در قالب های سنتی حزبی و سازمانی اش، در مواجهه با جنبش به ناچار هر آنچه در چنته داشت را عرضه کرد، تا به واسطه ی این شفافیت، ماهیت و توان واقعی و محدودیت های آن (که سال ها در حجاب تبلیغات و شعارهای سیاسی گوناگون از نظرها پنهان مانده بود) بر مردم و (شاید) بر خود آنان آشکار شود. در یک بیان کلی – به گمان من- بخش هایی از این اپوزیسیون، ناتوانی و ناکارآمدی شیوه های کهن اش را به نمایش گذاشتغ بخش هایی دیگر فرصت طلبی قدرتمدارانه و تکرار مهوع تاریخ و بخش هایی هم انفعال و موقعیت ناشناسی شان را. در مجموع برآیند واکنش های اپوزیسیون در مواجهه با جنبش، گویای شدت ناامید کننده ی پراکندگی ها و واگرایی ها و دردهای مزمن آن بوده است، که دردمندانه می توان آن را مصداق این شعر فروغ فرخزاد دانست: « تو پیش نرفتی، تو فرو رفتی»



گزارش تصویری

زندگی در گوره بز خانه ها



وقتی می توان رفتاندم را به جمهوری اسلامی تحمیل کرد که هیچ نوع امیدی به بازگشت خود نداشته باشند در این صورت چرا اصلا رفتاندم برگزار کنیم ، وقتی که جمهوری اسلامی عملا سرنگون شده باشد و امیدی به بازگشت آن نباشد؟

بنابراین تنها هدف ، سرنگونی جمهوری اسلامی با استفاده از نیروی قهری مردم بر جای می ماند. دقت شود که عبارت نیروی قهری به معنای خشونت طلب بودن نیست. نیروی قهری یعنی گرفتن حق ولو به اجبار اما این به معنای خشونت کور و وحشیانه نیست.

چیز دیگری که برای داشتن یک جنبش پیروز و آگاه نیازمند هستیم ، رهبری است. در اینجا سه پیشنهاد وجود دارد: رهبری این جنبش را اصلاح طلبان بر عهده بگیرند. رهبری این جنبش را اتحادی از اپوزوسیون به دست گیرد و یا اینکه جنبش نیازی به رهبر ندارد و مردم رهبر خود هستند.

همانطور که قبلا استدلال کردیم ، از آنجایی که اصلاح طلبان هدفی کاملا متفاوت با مردم دارند یعنی آنها بر سرنگونی و رهایی از استبداد در کنار مردم نایستاده اند بنابراین این جنبش با رهبری اصلاح طلبان جز شکست نتیجه ای نخواهد گرفت. اما راه حل دوم یعنی رهبری اپوزوسیون نیز منوط به این است که آنان یک سازمان و اتحاد واقعی در بین خود داشته باشند که البته چنین نیست. دوم اینکه آنان جایگاه ثابت و استواری در میان مردم پیدا نکرده اند ، سازمان ها و تشکیلات هیچکدام این احزاب و دسته ها، توده ای نیست. اگرچه آنان باید در جنبش موجود دخالت کنند اما توانایی رهبری مستقیم آنرا ندارند. راه حل سوم نیز اگرچه در ظاهر جالب توجه به نظر می رسد اما بی معناست چرا که مردم در ابعاد وسیع و به خودی خود نمی توانند تصمیم مشترک بگیرند.

به نظر می رسد در اینجا به یک بن بست رسیده ایم. واقعیت موجود هم چنین ضعفی را نشان می دهد : اصلاح طلبان عقب تر از مردم قدم برمی دارند و هنوز هم تصور می کنند می توانند که با میانجی گری امثال رفسنجانی و یا خاطرنشان کردن خطر فروپاشی نظام ، به مواض قبل از انتخابات بازگردند. اپوزوسیون نیز وحدت نظری و عملی و جایگاه مناسبی در میان مردم ندارد و رهبری نیز برای موفقیت جنبش امری ضروری است.

اما از نظر منطقی دو راه حل دیگر باقی می ماند : یا اینکه مردم یکی از احزاب موجود را به عنوان رهبر خود برگزینند و یا اینکه خود متشکل شوند و سازمان هایی محلی را در داخل خود نظم و ترتیب دهند. از نظر منطقی ، هیچ نوع انتخاب قطعی در این میان وجود ندارد و این مسئله در طی زمان و با گذشت مبارزه حل می شود. یعنی باید اجازه داد که جنبش از طریق کسانی که واقعا قدرت و توان خود را برای رهبری اثبات کرده اند ، رهبری خود

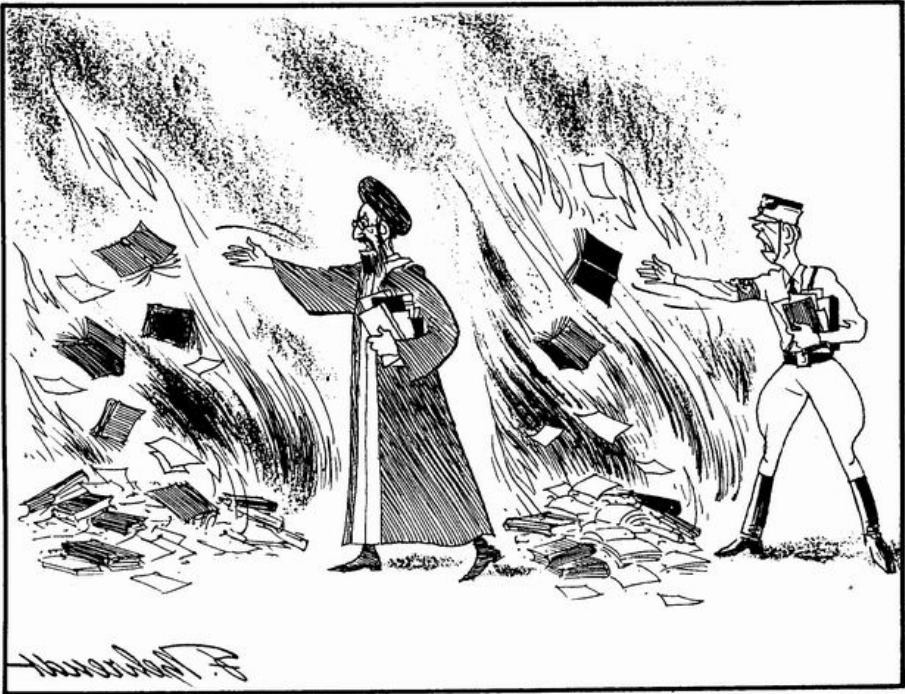
انقلاب و ضدانقلاب در ایران

(بخش دوم)

بهبزاد کاظمی

«ضدامپریالیسم» بودن آیت الله خمینی و روحانیت شیعه
دولت شاه برای اجرای اصلاحات امپریالیستی و ایجاد «جامعه ی مدرن صنعتی» برآن بود تا پاره ای از امور «درآمدزایی روحانیت را از عرصه ی فعالیت شان خارج کند. قرار براین بود که با ایجاد انجمنهای ایالتی و ولایتی و خانقهای انصاف، این وظایف که اغلب از دوران صفویه به آخوندها محول شده بود (و معمولاً در کشورهای صنعتی در حوزه ی اختیارات شهرداریها و حکومتهای محلی است)، را از روحانیون گرفته شود. طرح برقراری خانه‌های انصاف، ایجاد انجمن‌های ایالتی و ولایتی، سپاه دانش، سپاه بهداشت و سپاه ترویج و آبادانی، سبب می‌شد که نفوذ، قدرت و درآمد روحانیان در امور قضاوت، ازدواج و طلاق، سوادآموزی و … از بین رفته یا به شدت کاهش یابد. افزون بر این، دستگاه روحانیت شیعه علاوه بر مخالفت با حق رأی زنان و زن‌ستیزی تاریخی‌اش، همواره نگران بود که زمین‌های وقتی نیز شامل قانون اصلاحات ارضی شود. در نیمه ی مهرماه ۱۳۴۱ اسدالله اعلم نخست وزیر وقت لایحه ای را برای ایجاد انجمنهای ایالتی و ولایتی از مجلس گذراند. به موجب این لایحه شرط مسلمان بودن رأی دهندگان حذف گردید و به زنان نیز حق رأی داده شد. این لایحه خشم آیت اله خمینی را برانگیخت. او تلگرافی بدین شرح برای شاه فرستاد:

«...حضور مبارک اعلیحضرت همایونی. پس از اهداء تحیت و دعا به طوری که در روزنامه ها منتشر شده است، دولت در انجمنهای ایالتی و ولایتی، اسلام را در رأی دهندگان و منتخبین شرط نکرده و به زنان حق رأی داده است و این امر موجب نگرانی علمای اسلام و سایر طبقات مسلمین است. مستدعی است امر فرمایند مطالبی را که مخالفت دیانت مقدسه و مذهب رسمی کشور است را از برنامه های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجبات دعاگویی ملت مسلمان شود».



را پیدا کند. این دو راه حل از سه راه حل قبلی منطقی تر است یعنی اول حذف احزابی که صرفا فرصت طلب و عوام فریب هستند و دوم اینکه مردم میان خود سازماندهی و تشکیلاتی برپا کنند و به ایده ها و نظرات بخش هایی از اپوزوسیون گوش فرا دهند که از منافع آنها دفاع می کنند. این انتخاب می تواند میان احزاب موجود زیر صورت گیرد : میان احزابی که نماینده ی طبقات حاکم رژیم گذشته اند یعنی سلطنت طلبان ، احزابی که نمایندگان طبقات حاکم نوظهور در جامعه ی ایران هستند یعنی اصلاح طلبان و مدافعین لیبرال آنها، و یا احزابی که نمایندگان طبقات فرودست و مردم عادی هستند یعنی احزاب چپ. بی شک مورد آخری منطقی تر است و به منافع اکثریت مردم عادی نزدیکتر اما باید دید که آیا این احزاب واقعا نمایندگی مردم عادی را برعهده دارند یا خیر.

مسئله ی نهایی بعد از تعیین هدف ، روش و رهبری ، راهکار عملی است یعنی این سؤال اساسی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی چه گام هایی را باید برداشت؟ چه مراحل تعیین کننده ای را باید گذراند؟ چه زمانی جمهوری اسلامی سقوط می کند؟ باید در نظر داشت که یک نظام سیاسی وابستگی های اقتصادی دارد. از این بستر اقتصادی ، نهادهای سیاسی نیز شکل می گیرند. بدون حمله به نهادهای اقتصادی و متزلزل ساختن آن ، یک نهاد سیاسی فرو نمی پاشد.

برای انجام یک کار ، شروطی وجود دارد که هم باید لازم باشند و هم کافی.

با اعتراضات خیابانی ، ولو در تعداد میلیونی ، جمهوری

و سرمایه داران نیز پس از تجربه ی کودتای ۲۸ مرداد و «انقلاب سفید» که به طور سنت ی از جبهه ملی حمایت میکردند، تجزیه شده و فاقد یک رهبری سیاسی منسجم بودند.

اشاره شد که آغاز جنبش انقلابی مردم با مبارزات «حاشیه نشینان» در بهار و تابستان ۱۳۵۶شروع شد. سپس شبهای شعر انستیتو گوته و تجمعات و تظاهرات پس از آن از ۱۷ تا ۲۷ مهرماه ۵۶ آغاز گردید. در ۲۴ مهرماه دانشجویان دختر خوابگاه کوی دانشگاه را اشغال کردند. تحولات پاییز ۱۳۵۶ پیش زمینه ای بود برای شکستن یخ زمستان طولانی خفقان شاهنشاهی و سبب ساز بالارفتن اعتماد به نفس جوانان و جنبش توده‌های شد. تا سه ماه بعد کوچکترین اثری از مداخلات روحانیون در نطفه های جنبش اعتراضی دیده نمیشد و اعتراضات و مبارزات پراکنده ی مردم اصلا ماهیتی مذهبی نداشت. در ۱۷ دی ماه همان سال در روزنامه اطلاعات مقاله ای با نام مجهول احمد رشیدی مطلق با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به چاپ رسید که از آیت الله خمینی به شکلی توهین آمیز نام برده بود. داریوش همایون (وزیر اطلاعات) گفته است که رئیس دفتر وزیر دربار شاهنشاهی این مقاله را به وی داده تا در روزنامه اطلاعات به چاپ برساند. چاپ این مقاله در روزنامه اطلاعات که با دخالت ساواک شاه (ساواک از اداراتی بود که قانوناً زیرنظر وزارت اطلاعات اداره میشد) علیه خمینی نوشته شده بود، برای نخستین بار نام این روحانی را برای بسیاری آشنا کرد. در اعتراض به آن مقاله ی «توهین امیز» طلاب و مذهبیون قم در ۱۹ دی ماه اعتراض کردند که با یورش ماموران نظامی و ساواک روبرو شد و عده ای زخمی و کشته شدند. در چهلم سرکوب قم، مردم تبریز نیز تظاهرات کردند که با حمله ی ارتش شاه روبرو شد و سرانجام مبارزات مردم وارد مرحله ی جدیدی شد که با مداخلات گروهها و شبکه های سازمان یافته ی مذهبی که از خفقان شاهنشاهی مصون مانده یا آسیب کمتری دیده بودند (چه ملی/مذهبیها و چه روحانیون)، بختک رهبری آیت الله خمینی رفته رفته برروی امواج اعتراضی مردم افتاد.

یک توضیح: قرار بود این مقاله در دو بخش در خیابان منتشر شود. اما به دلیل محدودیت صفحات، بخش پایانی آن در شماره آینده منتشر خواهد شد.

پاورقی

بیست سال کار مخفی در روسیه

نوشته: سسیلیا بابرفسکایا

قسمت بیست و دوم

در روز آزادیم دو رفیق دیگر را هم که رها می شدند ملاقات کردم. یک عضو پیر حزب به نام پراسکوفیا کودلی و یک مروج سنت پترزبورگی به نام ماریا نیکولایفا که آشنائی با او را از طریق ضربت های دیواری در زندان صورت داده بودم. آنها هم تصمیم گرفتند که به تفر بروند. در تفر اوضاع بسیار خوب بود. به سرعت اتاقی با کریه مناسبی پیدا کردم و مهم تر از هر چیز این که استخدام شدم. اگرچه در آن زمان به این نتیجه رسیده بودیم که لازم است وسیله ی معاش کارگرانی را که صرفا به خدمت کار حزبی درآمده اند تهیه شود و آنها کار نکنند ولی این بیشتر در مورد رفقائی صادق بود که غیر قانونی زندگی می کردند. به محض این که عضوی قانونی می شد حتی به طور موقتی هرگز صحیح نمی دانست که از پول حزب برای احتیاجات شخصی خود بردارد به ویژه این که تحت نظارت پلیس بودن او را در وضعی قرار می داد که قادر به ادامه کار حزبی برای مدتی نبود. بنابراین من از منشی شدن موقتی در بخش آمار بیمه زمستوا بسیار خوشحال شدم. از آن جایی که کارم فقط یک شغل موقتی بود احتیاجی به گرفتن موافقتنامه از فرمانداری نداشت.

مسائل چاپ اسناد و تهیه مراکز برای سازمان تقریبا با کمک پسر دکتر بیمارستان زمستوا دکتر ابراموویچ و خانواده اش داروخانه چی پتروف و پرستاری به نام فانی کلئوتسکایا حل می شدند.

رفقای تفر، کارگران فعال و همگی در ارتباط بسیار نزدیکی با یکدیگر بودند. درست بر خلاف وضعی که در خارکف موجود بود. به طوری که فرق گذاشتن بین کمیته و پیرامونش جدا مشکل بود. با وجودی که سازمان تفر به گروه ایسکرا تعلق داشت ولی دموکراسی بیشتر از مرکزیت در آن موجود بود. ماکار خود را در کارخانه های بافندگی موروزوف که خارج از شهر قرار داشتند تمرکز دادیم. این کارخانه ها در زمانی که با ظرفیت پرکار می کردند ۲۵ هزار کارگر استخدامی داشت. سازمان تفر به نظر نمی رسید که شکل تشکیلاتی معینی داشته باشد کمیته در راس تشکیلات قرار داشت و همه ی کارگران فعال در ارتباط با کمیته کار می کردند. بعد از آن نوبت به محافل کارگری می رسید که آنها کمتر از بیست تا نبودند. ما نوشته های ایسکرا و اعلامیه های محلی را که در رابطه با مسائل روزمره کارخانه بود پخش می کردیم. به خاطر می آورم که یک بار من یک بسته از این اعلامیه های محلی را از فانی که معمولا به وسیله ی یکی از ماشین های چاپ بیمارستان آنها را تکثیر می کرد گرفتم و به قبرستان جایی که توافق کرده بودیم تا در ساعت یازده نیل را ببینم. برای ملاقات با او رفتم از بودن در آن قبرستان مهتابی با آرامش مرگ آورش و نور وهم آور شمع هائی که بر سر چند قبر می سوختند ترسی که قبلا فکرش را نکرده بودم مرا فکر گرفت: می خواستم بسته ام را دور انداخته با آن سرعتی که پاهایم قدرت داشت و بدون این که پشت سر خود را نگاه کنم بدوم. از نیل هیچ خبری نبود. تا ورود او یک ساعت تمام در عذاب بودم. وقتی که بالاخره پیدایش شد. با همدیگر قدم زنان برگشتیم.گرچه از نظر مخفی کاری اصلا کار درستی نبود. در راه برگشت من همچنان او را به خاطر دیرآمدنش به شدت سرزنش می کردم و او مرا به خاطر ترسو بودنم مسخره می کرد.

در آن زمان ما برای اولین بارسعی کردیم که فعالیت هایمان را درمناطق روستائی ادامه دهیم. تیخون بابوف یک رفیق حزبی که تازگی ها به سمت ما آمده بود به چند دهکده ی مجاور فرستاده شد. او می بایست از طریق کارگرانی که در حومه ی شهر زندگی می کردند با دهقانان ارتباط برقرار می کرد. ما همچنین سعی کردیم که کمیته های سوسیال دموکراتیک در میان دهقانان تشکیل دهیم. در مدت اقامت کوتاه من هیچ اعتصاب یا تظاهراتی در تفر وجود نداشت. پراسکوفیا کودلس با تجربه محافل پیشرفته تر را هدایت کرده و آنها را معمولا در قایق هائی در رود ولگا برگزار می کرد. فعالیت های تبلیغی عظیمی در میان محافل دیگری انجام می گرفت که موکد ترین نکته آن سرنگونی حکومت مطلقه بود. علاوه بر کار محفلی جلسات توده ای در بیشه برگزار می کردیم که در آن کارگران زیادی شرکت می کردند.

خیابان برای استمرار و گسترش فعالیت های خود به

کمک مالی شما نیازمند است

نام دارنده حساب: انجمن خیابان
PlusGiro: ۱ – ۴۶ ۹۱ ۵۳
IBAN: SE۰۵۳۹ ۶۰۱۸ ۰۰۹۹ ۹۵۰۰ ۵۴
۱ ۴۶۱

BIC-kod (SWIFT-address):

NDEASESS

Nordea Bank Sweden

SE۱۰۵۷۱- Stockholm